

عبدالعظیم یمینی

شعر چیست!

«تلمیحی بر تعریف صاحب‌نظران معاصر»

در این مقام لازم است از تلفیق و ترکیب این دو طرح یعنی : طرح «خط سیر بینش و ادراک بشریت بطور کلی» و طرح «خط سیر بینش و ادراک يك كودك بطور نمونه» مراحل مختلف این فاصله بسیار بعید بمدد مشاهداتی که از طرح دوم و استنباطاتی که از طرح اول بدست می‌آید بطور نسبی برآورد شود.

در آستانه «برخورد و شناسائی» که سرآغاز مرحله «ایجاد احساس» است بشر صرفاً با عوامل طبیعی در تماس است و بهمین جهت میتوان آن را «دوران برخورد با پدیده های طبیعت» نامید زیرا تکرار مستمر این برخوردهاست که بهرور دهور با ایجاد احساس و نوعی تجربه ناخودآگاه و ابتدائی منجر میشود و پایان این مرحله آغاز مرحله «ایجاد خاطره» است که میتوان آن را مرحله تکوین تدریجی سرشت یا غریزه ناخودآگاه و بالاخره با آغاز مرحله «ایجاد قدرت استنتاج» مرحله غریزی بهالی ترین و لطیف ترین نقطه کمال خود میرسد و در این مرحله است که بشر را قادر بدرك هم بستگی حوادث و درك روابط علی و قدرت پیش بینی و در نتیجه قادر باختراع «اسم عام» می‌یابیم.

قبل از آنکه این بحث گسترده شود و به توضیحات بیشتر بپردازم لازم است در دو مورد که در زمره سرفصل های مطالب آینده است توضیح مختصری بدهم که برفع اشکال و ابهام کمک میکند.

۱- در این جا منظور از «تجربه ابتدائی» بهیچوجه تجربه بمعنی امروز یا آنچه مورد نظر فرانسیس بیکن و فلاسفه پیرو مکتب او و سایر اصحاب تجربه بود است نیست

بلکه غرض از اصطلاح تجربه آن نوع تجربه ناخودآگاه است که بشکل پذیری و فورم‌گرایی قوالب و اندامهای انسان در جریان برخورد خشن با پدیده‌های طبیعت منجر و منتهی بایجاد احساس میشود. این نوع تجربه (اگر بتوان آن را تجربه نامید) بمرور قرون و اعصار و بمدد عامل ارث در مرحله کمال شکل پذیری خود در سرشت انسان متکون و بصورت غریزه انسانی متجلی میشود و درمباحث آینده با ذکر تمثیلات توضیحات بیشتری در این زمینه داده میشود.

۲- دربدو امر چنین بنظر میرسد که بعضی از غرائز بر تجربه ناخودآگاه سبقت دارند مثلاً وقتی که کودک نوك پستان مادر را - بمحض تولد - بطور غریزی میمکد بنظر میرسد که غریزه بر تجربه ابتدائی سبقت دارد زیرا میدانیم که کودک جدیدالولاده سابقه تجربه ابتدائی ندارد ولی این تصور سطحی و مبتنی بر اشتباه است دلیل آن این است که ما معمولاً در مطالعه وضع کودک مورد بحث فقط (فرد) را مورد مطالعه قرار میدهیم نه «نوع» را. هر کودک جدیدالولاده نتایج حاصله از تجربه ابتدائی را ارثاً در خود دارد و ضرورت ندارد بصورت فردی در معرض این تجارب قرار گرفته باشد.

مطالعه در تأثیر عامل ارث در حیوانات نیز جالب و آموزنده است. مرغ نمیداند تخم‌هائی که زیرش گذاشته‌اند همه تخم مرغ نیست و یکی تخم اردک است بهمین دلیل وقتی که جوجه‌ها از پوسته خارج میشوند همه را یکسان زیر پر میگیرند ولی وقتی که کنار حوض یا برکه قرار میگیرند جوجه اردک بداخل آب خیز می‌کند و مرغ که او را به اشتباه بچه خود میدانند با وحشت و هراس برای نجات او پروبال می‌زند، جوجه اردک، اردک کامل نیست و از شناوری چیزی از جائی نیاموخته و در جائی ندیده مع- ذلك بطور غریزی از آب نمی‌هراسد زیرا از نوع خود بمدد عامل ارث و از طریق (برخورد و احساس) بمرحله (درک غریزی) رسیده است.

به این ترتیب آنچه که «تجربه ابتدائی» نامیده شده نتایج حاصله از تکرار و

استمرار بر خورد با پدیده‌های طبیعی است که مقدم بر آن عاملی در ساختمان حیات انسانی و استقرار رابطه میان «حیات و طبیعت» متصور نیست و حتی ابتدائی‌ترین غرائز . یعنی غریزه تغذیه و غریزه جنسی نیز مولود این رابطه است نه والد آن و اگر بتوان بیک تعریف بسیار کوتاه اکتفا کرد باید گفت (سرشت و غریزه) نتیجه حاصله از استمرار (بر خورد و احساس) است و (قدرت پیش‌بینی و استنتاج بمدد عقل) نتیجه حاصله از تکامل تدریجی (سرشت و غریزه) و این بزرگترین و طولانی‌ترین خط سیر در حیات بشر است خط سیری که از مبداء خشونت و ناهمواری و ناهماهنگی بسوی مقصد لطافت و همواری و هماهنگی پیش میرود و در سر راه خود همه عناصر را می‌تراشد و صیقلی میکند و متناسب با شرایط حیات می‌سازد .

یادآوری این نکته بسیار پر معنی و جالب دقت نظر است که در تجزیه و تحلیل این مراحل درمی‌یابیم که کلیه مسائل و امور ذهنی که در قلمرو نفس قرار دارند از قبیل ثنویت نفس و جسم ، تسلط نفس بر قوای درونی ، پذیرش صور مختلف (بدین معنی که بشر میتواند صور مختلف موجودات را در ذهن رسم کند و حیوان نمیتواند) تصحیح خطای حواس (بدین معنی که حس ممکن است مرتکب اشتباه شود ولی نفس اشتباه نمیکند مثلاً حس باصره سراب را آب می‌بیند ولی نفس این اشتباه را رفع میکند) استقلال نفس ، بساطت نفس ، احاطه نفس و غیره بر این اساس قابل تحقیق و بررسی میباشند بدون اینکه عقلاً و منطقیاً ضرورت داشته باشد به مجرد بودن و لایتنیغیر بودن و فنا ناپذیری نفس حکم نمائیم .

ظاهراً این سه اصل را غریزه خودخواهی و بلند پروازی بشر که میل دارد خود را از سطح موجودات خلقت بالاتر قرار دهد ابتکار و در صفحه تاریخ حیات موجودات ذیروح بنام خود ثبت کرده است .

در این جا قطعاً این سؤال در ذهن خواننده خطرر میکند که برای بیان این

نکته که «شعر چیست و چگونه بوجود آمد» چه ضرورت دارد در باره نفس و مدارج و مراحل تکوین و تکامل آن بحث شود زیرا تاکنون بارها تعاریف مختلف از شعر شده که دیدمایم و خواننده‌ایم و در این تعاریف به‌یچوجه برای توجیه ضرورت شعر در زندگی عقلی بشر، تشریح کیفیات نفسانی بشر لازم شمرده نشد و مخصوصاً در نیم قرن اخیر شعراء و نویسندگان بزرگ و صاحب نظر ایران در باره اینکه شعر چیست سخن گفته‌اند بدون اینکه چنین توجیهی را ضروری دانسته و یا آن اشاره‌ای کرده باشند. اینک بعنوان نمونه به رأی چهار شخصیت صاحب نظر معاصر یعنی آقایان دشتی-حجازی- ملک الشعراء بهار و شهریار اشاره میشود. یاد دارم در سالهای ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ شمسی در مجله امید که تحت نظر دانشمند معاصر نصرالله فلسفی منتشر میشد از شاعران و نویسندگان سؤال شده بود: چگونه شاعر و نویسنده شدید؟ آقای محمد حجازی نویسنده معروف در جواب نوشته بود:

(... از آن زمان که گریستم شاعر شدم کیست آنکس که بگیرد و شاعر نباشد؟ از آن زمان تاکنون بارها این گریه موجب خنده‌ام شد زیرا تا کنون نتوانستم بفهمم چرا هر که گریه می‌کند شاعر است؟ تردیدی نیست که انگیزه‌های گریه و خنده مانند انگیزه‌های خشم و مهر و عشق و نفرت بعنوان مایه شعر و محرک احساس میتواند شاعر را تحت تأثیر قرار دهد و بخلق يك اثر هنری کمک کند ولی این به‌یچوجه بدان معنی نیست که هر کس می‌گرید شاعر است و یا هر کس بیشتر بگرید بهتر شعر می‌گوید.



ملک الشعراء بهار در يك قطعه جالب و زیبا شعر را این طور تعریف میکند:

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عشق

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مرواریدسفت

صنعت و سجع وقوافی هست نظم و نیست شعر
 ای بسا ناظم که شعرش نیست الا حرف مفت
 شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
 باز بر دلها نشیند هر کجا گویی شنفت
 ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی ساخت
 ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

به این ترتیب می بینیم که بنظر ملك الشعراء بهار نظم چیزی غیر از شعر است و این نظر البته درست است و شاید عده بسیار کمی از ناظران بمقام شاعری رسیده باشند ولی قسمت دوم درست نیست زیرا قطعاً هر شاعری مقام ناظمی را طی کرده تا توانسته است شاعر بشود ممکن است نظم متضمن شعر نباشد ولی شعر قطعاً متضمن نظم هست زیرا شعر مرحله ای کامل تر و لطیف تر از نظم است .

دشتی در مقدمه دیوان شمس تبریزی - تحت عنوان « شعر چیست » این سئوالان را مطرح میکنند (... موسیقی چیست ؟ نور بلا انقطاع که از اعماق ظلمات بجا می-تابد چیست ؟ این ابعاد لایتنهای که پرش نامحدود وهم بکرانه آن نمیرسد چیست ؟ زبان ساز چه زبانی است که ... شبی بساز گوش میدادم ... از کره خاکی جدا شدم... به آسمان رفتم ... بکهکشانها رفتم ... در اوقیانوس رویاها غرق شدم ... احساس بی وزنی کردم ... قوه تعقل را از دست دادم ... در هاله ای از هموم لذیذ محاط شدم هر چه محدود و معین بود و هر چه خطوطی قطعی داشت فراموش کرده بودم شعر حافظ و خیام این حالات را در من بیدار میکند ، شعر میخواهد بر حقایق کریمه واقعیات گرد طلائی بپاشد ... دیوان شمس مرا بمدارستارگان دوردست می برد موسیقی آن در هیچ دیوانی غنائی نیست مثل دریاست آرامش آن زیباست همچان آن مفتون کننده است رنگهای بدیع و گونه گون دارد آئینه آسمان و محل تجلی اشعه آفتاب و ماه و

آفریننده نفس غروب است مثل دریا از حرکت و حیات لبریز است ... الخ
 دشتی نویسنده زبردستی است و تنها نقطه ضعف کار او این است که همیشه هدفها را قربانی کلمات زیبا یا زیبا سازی کلمات میکند و چون نوشته اوشیرین و دلکش و عباراتش پر جذب و گیر است تازی که از قلم او می تراود بذهن خواننده می پیچد و در نتیجه بهر کوره راهی که نویسنده هوس می کند خواننده کشیده می شود و به این ترتیب خواننده بزودی فراموش میکند که موضوع مورد بحث دشتی چیست؟ قبلاً قرار بود چه بگوید؟ فرق است میان « معنی شعر » و « حالت ناشیه از استماع شعر » آنچه دشتی در مقدمه دیوان شمس میگوید « معنی شعر » نیست بلکه وصف حالتی است که از استماع و دقت و دریک شعر خوب بهر سخن شناس صاحب احساس دست میدهد. متأسفانه سرمشق هائی از این قبیل موجب شد که گروهی باعتبار اینکه (... جوشش و تلاطم دریا و پرش باوج کپکشانها و جهش بماوراء منظومه شمسی و غیره .) شعر است. جهش به ماوراء همه ضوابط سخنوری و گسستن شیرازه مقررات ادبی که جزء لاینفک شعر و شاعری است و ورود به اعماق اوفیانوس مهملات را نیز شعر بدانند .

محمد حسین شهریار شاعر معروف معاصر در تعریف شعر چنین میگوید :

شعر فکر ظریف را گویند	نظم نغز و لطیف را گویند
شعر نظمی بود به سحر حلال	که کند اهل ذوق حال بحال
شعر نظم بلند فردوسی است	راست گوئی ترانه قدسی است
شعر خاص سخن نباشد هم (۱)	بلکه لفظی بود بمعنی عم
هر چه زان دیده برخوردار است	هر چه اندوه دل بردشعراست (۲)

۱ - خاص سخن هست و متأسفانه ریشه همه اشتباهات فرعی همین اشتباه اصلی است.

۲ - اینطور نیست ، در بعضی موارد شعر خود زائیده و موجد اندوه است .

هر کجا بوی وجد و حالی هست
 هر چه آزاده دل بدو بندد
 غضب شیر و غمزه های غزال
 حال ایبه ام جنگل انبوه
 نزت سبزه و تبسم گل
 آه مظلوم و ناله شبکیه
 خفتن طفل و دامن مادر
 جوشش چشمه سار و سایه بید
 عفو شاهانه و گذشت کریم
 حسرت عاشق و وصال حبیب
 سر سودائی چه ان گردان
 سینه کبک و بال سبز قبا
 رنگ و بوی بهار حزن خزان
 اینهمه شعر و دفتر غزل است
 و چند بیت پائین تر در اهمیت مقام شعر :

سخن از شعر نیست جانش نیست
 شعر منظوم گیر یسا منتور
 نیست از اینهمه سموم وزان
 «گل همین پنج روز و شش باشد»

گر همه شاهداست آتش نیست (۲)
 ابدی شاهدهی بود منظور
 بگلستان شیخ راه خزان
 وین گلستان همه خوش باشد»

۱ - صحیح است ولی فقط در مورد انتقال اندیشه و ادراک نه در همه موارد .

۲ - ظاهراً اشاره ایست بفرز حافظ به مطلع : شاهد آن نیست که موئی و میانی

دارد . . . الخ

شعر شهریار در تعریف شعر زیبا و شاعرانه است ولی آیا این تجلیات معنوی و پدیده های مادی که مورد توجه شهریار قرار گرفته شعر هستند یا عوامل محرکه ذهن شاعر برای آفرینش شعر؟ بنظر دشتی و شهریار اینها همه شعرند زیرا هرچه جنبش و نشاط و شور و زیبایی است شعر است، هرچه (وجد و حال) است و هر جا (جلوه و جمال) است شعر است. شعر موسیقی است، نوای روح پروراست زیبایی و کمال واقعی است. لطف و صفای مطلق است. عطر گل و رنگ افق و سایه سرو و جلوه مهتاب و آرامش مرداب و جوشش امواج دریا و عظمت توأم با ظرافت کوه و درخشش ستارگان شعراست، ولی اینها همه «مایه شعر» است نه خود شعر مضافاً اینکه اولاً فقط زیباییهای مطلق و یا زیباییهای قرار دادی مایه شعر محسوب نمیشوند ثانیاً زیبایی شعر بهیچوجه بمعنی زیبایی مایه شعر نیست، درخشش امواج دریا برای کسیکه دروایلای خود نشسته و فارغ البال بر آن نگاه میکند زیباست ولی برای دیگری که در چنکال سهمگین امواج دست و پا میزند و نزدیک است خفه شود بمنزله درخشش سفیدی دندان عزرائیل است انسان بدون دیدار قله زیبای دماوند باز هم انسان است ولی قله زیبای دماوند بدون ذهن زیبا پسند و زیبا ساز و قریحه خلاق انسان جز مثنوی برف و سنگ چیزی نیست.

اینها شعر نیستند بلکه عوامل و عناصری هستند محرك ذهن بشر برای ایجاد شعر. ساکنان اطراف دماوند قرنهای متمادی در روزهای آفتابی قله بسیار زیبا و پر برف دماوند را دیده اند و همه میدانستند زیباست بدون اینکه اینهمه مایه زیبایی با قریحه آتشین بر خورد کنند و جرقه های دیرپای و جاودانه بنام «شعر دماوند» بوجود آورد تا آن لحظه که قریحه خلاق ملك الشعراء بهار قصیده «دماوند» (۱) را چون سرب مذاب از ذهن آهنین بقالب شعر سرازیر کرد قصیده ای که بمعنی واقعی کلمه

شعر است؟ تفکرات شاعرانه محصول تماس و ترکیب کیفیات نفسانی بشر با عوامل و عناصر طبیعت است و شعر زیباترین و ظریف‌ترین قالب این سیاله ذهن آدمی است (۱). پس شعر ظریف‌ترین محصول و زیباترین مولود برخورد و تماس کیفیات نفسانی بشر با عوامل طبیعت در زمینه بیان مفاهیم است و بنابراین منحصرأ مولود زیبایی‌ها نیست و بهمین جهت است که اشعار زیادی سراغ داریم که وصف‌هایی هستند زنده و زیبا از مسائل و امور زنده و نازیبیا و این زیبایی کاملاً قراردادی و مخلوق‌عادات و یا مولود مقررات اجتماعی است و ارتباطی به شعر ندارد شعر ایرج واقعا شعر است. حقیقه زیباست بفرض که مضمون و محتوی آن نازیبیا باشد و یا درباره موضوعی نازیبیا سروده شده باشد.

در «شاعرشناسی» نجو بیان مطلب مطرح است نه محتوی یا عقیده شاعر پس آنچه که خارج از محدوده عوامل و کیفیات نفسانی انسان است (مایه شعر) است نه خود شعر.

شعر، هنر است. در حالی که زیبایی هنر نیست بلکه (زیبا سازی) هنر است بدون اینکه مایه این زیبا سازی ضرورتاً و الزاماً زیبا باشد. شعر زیبا سازی (۲) است نه زیبایی و زیبا سازی کار انسان اندیشمند و هنر آفرین است.

هنر مولود صنعت و صنعت مولود حاجت و حاجت مولود طبیعت بشر است. پس هر میوه درختی است که تنه و ساقه آن نیازمندیهای آدمی و ریشه آن در طبیعت انسان است. بنا بر این برای اینکه بتوانیم تعریف کاملی از شعر بدست آوریم باید

۱ - در قسمتهای آینده راجع به (تفکرات شاعرانه) و اختلاف آن با (شعر) مفصلاً بحث خواهد شد

۲ - زیبا ساختن ظرف جوهر مذاب اندیشه و ادراک نه زیبا سازی بمعنی وسیع و اعم توضیحات فصول آینده این نکته را روشن میکند

طبیعت و خصوصیات نفسانی بشر و مراحل مختلف تکوین آن را بشناسیم . توجه به این اصل کلی که همه عوامل موجوده حیات انسانی و عناصر عارضی و تبعی آن از عبده ناهمواری و نازیبائی بسوی مقصد همواری و زیبائی در حرکتند ایجاب میکند اولاً بموازات حرکت تکاملی عناصر سازنده حیات مسائل مورد نظر را در هیات متحرک و متکامل آن مورد مطالعه قرار دهیم نه در وضع و هیات ساکن ولایتیغیر ثانیاً در باره عقل و نفس که اصیلترین عنصر سازنده شخصیت انسانی است و شعر که ظریفترین مولود آن و درعین حال کاملترین نتیجه خلاقیت ذهن آدمی است دقیقتر مطالعه شود و طبیعی است که این هدف تحقق نخواهد یافت مگر اینکه در جریان توجیه این مسأله به مراحل مختلف ساختمان نفس توجه کامل شود .

پس برای اینکه بدانیم شعر چیست و چگونه بوجود آمد باید لفاظی و خیال پردازی را کنار بگذاریم و خونسرد و بی اعتناء نه شوق و فلق و ستاره رچمن و آبخار و عشق و شراب و مهتاب و غیره ، عناصر سازنده حیات عقلی بشر و مراحل و مدارج مختلف آن و نتایج حاصله از برخورد آن با عوامل طبیعی را مورد مطالعه قرار دهیم .-

(ادامه دارد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خصوصیت زبان سعدی در دائرة نظم محصور نمائند ربه نثر هم بر توافقکنند .
سعدی که در نظم توانا و مکمل استادان پیشین است در نثر مبدع و
مبتکرش توان گفت زیرا زبان فارسی که در شعر ورزیده شده و طی
چهار قرن نشو و نما یافته بود در نثر برعکس بسوی ضعف و تباهی میرفت .
قلمرو سعدی . نویسنده : علی دشتی